



یادداشت

اگر اسرائیل بگذارد

صادق کار



شب ۱۸ فروردین با میانجیگری پاکستان و ساعاتی قبل از روشن شدن تکلیف حملات جنون آمیز دونالد ترامپ مبنی بر "محو یک تمدن از روی زمین" و در شرایطی که شدیدترین حملات از سوی متجاوزان جنگ افروز به بخشی از زیر ساختهای اساسی کشور ما افزایش یافته بود، خبر موافقت با یک آتشبس دوهفته‌ای از سوی طرفین جنگ بعنوان مقدمه‌ای برای شروع مذاکرات جهت پایان دادن به جنگ ویرانگر منتشر شد. ظاهراً آمریکا و ایران هر یک به دلایل خاص خود با آتشبس و از سرگیری مذاکرات موافقت دارند، اما اسرائیل به نظر می‌رسد تحت فشار ترامپ البته با مستثنی کردن جنگ در لبنان ناگزیر به پذیرش ظاهری آن شده باشد.

بهر حال واقعیت آن است که هیچ کدام از طرفین قادر به تداوم جنگ برای مدتی طولانی نبودند. ایران با وجود ناکام گذاشتن نقشه‌های جنگی اولیه اسرائیل و آمریکا و مقاومت سختی که از خود نشان داد، اما از پشتوانه تسلیحاتی و مالی لازم برای تداوم طولانی جنگ برخوردار نیست.

شکست نا منتظره دولت آمریکا در رسیدن به اهداف خود و پیامدهای ناگوار اقتصادی و سیاسی و بین المللی آن دولت ترامپ را در مخصمه‌ای قرار داده است که با تداوم جنگ بیشتر آمریکا را در خود فرو میبرد. جنگ اختلافات و شکافها میان متحدان غربی آمریکا را عمیقتر کرده است و برای نخستین بار متحدین آمریکا نه تنها حاضر به حمایت عملی موثر و آشکار از جنگ تجاوزگرانه آمریکا و اسرائیل به ایران شدند، بلکه علیه آن موضع گرفتند. در سطح جهان نیز کمتر کشوری حاضر به حمایت از اقدام آمریکا و اسرائیل شد. در خود آمریکا نیز اکثریت مردم علیه جنگ موضع گرفتند و آنرا دنباله روی از سیاستهای اسرائیل نامیدند. کشورهای حوزه خلیج فارس نیز بعد از فهمیدن اینکه آمریکا قادر به حمایت کافی و موثر از آنها نیست، برای برقراری آتش بس به آمریکا فشار می‌آوردند. افزون بر اینها جنگ باعث تقویت موضع ایران در مذاکرات شده است. اینها از جمله عواملی هستند که در تشویق ترامپ به پذیرش آتش بس نقش داشته‌اند.

ایران از لحاظ تلفات انسانی و خسارات مالی به عنوان یک طرف این جنگ خسارات زیادی را تا همین جا متحمل شده است که جبران آنها حداقل به ده سال وقت و صدها میلیارد بودجه نیاز دارد. با این وصف مقاومت و شدت عمل و واکنش ایران نسبت به حملات جنگ افروزان و بدست گرفتن کنترل تنگه هرمز موقعیت ایران در مذاکرات را بهتر و در پذیرش آتش بس توسط آمریکا نقش اساسی داشته است. لغو عملی تحریم نفتی ایران و افزایش صادرات نفتی آن از پیامدهای دست گذاشتن ایران روی تنگه هرمز و از علل اصلی کوتاه آمدن ترامپ برای لغو محدود تحریم نفتی آمریکا بوده است. در اهمیت کنترل تنگه هرمز بس که بعضاً اهمیت آن را در حد بمب هسته‌ای برای ایران دانسته‌اند



پیامدهای بعد از حملات ایران به پایگاه های آمریکا در منطقه و بدست گرفتن کنترل تنگه هرمز، بجای همکاری فعال با آمریکا و اسرائیل در جنگ نیز توسط متحدین سنتی غربی آمریکا نیز از دیگر تاثیرات دست گذاشتن ایران روی تنگه هرمز است. کشورهای غربی حتی سعی کردند برای گوشمالی دادن ترامپ بخاطر سیاستهای ضد اروپایی وی بهره بگیرند. به این اعتبار می شود گفت تا اینجای کار ترامپ و کشورهای حوزه خلیج فارس از هر نظر بازنده بزرگ این جنگ تجاوزگرانه و قلدرمنشانه هستند. اسرائیل تا آنجا که به قضیه رژیم چنج و تسلط این کشور به ایران بر می گردد، بازنده، اما از لحاظ خسارات اقتصادی و انسانی و سیاسی که هم به ایران و هم به کشورهای عرب منطقه وارد نموده، برنده این جنگ است. بهمین جهت است که یک روز بعد از اعلام آتش بس بو حمله ای گسترده و جنایتکارانه برای شکستن آتش بس به لبنان حمله کرد و صدها نفر را به خاک و خون کشید و عده زیادی را نیز مجروح کرد. مقامات حکومتی ایران بلافاصله با تهدید به بایکوت نشست اسلام آباد و تهدید به به واکنش متقابل نسبت به اقدام اسرائیل واکنش نشان دادند/ ترامپ نیز با گفتن اینکه لبنان بخشی از آتش بس نبوده عملا اقدام ناتانیاهو را تأیید کرد و امکان شکست توافق را بیشتر کرد. با این اوصاف به رغم نیاز ایران و آمریکا به خاتمه جنگ، به نظر نمی رسد، از دل این آتش بس صلحی بیرون بیاید. بعضا نیز گفته اند زدن ناتانیاهو زیر میز با تبانی قبلی ترامپ برای پایین آوردن قیمت نفت بوده است. رهبران اتحادیه اروپا این بار نیز با حمایت از تعمیم آتش بس به لبنان خط خود را از ترامپ و ناتانیاهو جدا کرده اند. به حال فارغ از پشت پرده این برخوردها به تجربه ثابت شده است که روی توافتات و قول و قرارهای ترامپ نمی شود حساب باز کرد. ناتانیاهو نیز که اساسا اهل معامله نیست. این فعل و انفعالات بهر حال اختلاف بین نظامیان و سیاستمداران حکومت، که یک دسته شان از مذاکره دفاع می کنند و یک دسته شان از ادامه جنگ بوجود آورده است و شایعه است که هم ظریف و خرازی و هم رئیس سازمان اطلاعات سپاه که هر دو اخیرا ترور شدند، در پروسه مذاکرات نقش داشته اند. بعضا نیز ترور این دو را کار موساد برای بی نتیجه گذاشتن مذاکره عنوان کرده اند.

از دیگر پیامدهای این جنگ، تقویت موقعیت داخلی و خارجی ولو موقت حکومت اسلامی از لحاظ مختلف، فرادستی بیشتر جریانات تندرو در قدرت، تشدید استبداد و اختناق است. با این وصف باید امیدوار بود که این آتش بس راه را برای پایان دادن به این جنگ جنون آمیز، برقراری صلح پایدار بگشاید که هیچ تحول دمکراتیکی با وجود جنگ نه شانس بقا دارد، نه فرصتی برای ظهور و بروز و پیشرفت پیدا می کند.

این واقعیتی است که مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی در ۴۰ روز جنگ بار دیگر با گوشت و پوست خود با هزینه های گزافی که جنگ بر کشور وارد کرد تجربه کردند. با همه ی تردیدهایی که شکستن آتش بس در روز نخست آن توسط دولت اسرائیل رقم خورد، بیایید برای به نتیجه رسیدن این آتش بس شکننده و کاستن از درد و رنج بیشتر مردم در جنگ همه با هم با هر وسیله ای که می توانیم تلاش کنیم

**همه با هم برای پایان دادن به جنگ میهن سوز و برقراری صلح و آزادی متحدانه
مبارزه کنیم!**



منشاء های تاریخی فقر در کشورهای در حال توسعه بخش پانزدهم و پایانی

فصلی از کتاب راهنمای آکسفورد در باره فقر و جامعه

سامبیت بهاتچاریا



چرا آفریقا، آمریکای لاتین و روسیه عقب ماندند؟

4.3 روسیه

روسیه از اروپای غربی عقب ماند اما این به دلیل جغرافیا نبود. روسیه، به ویژه اوکراین امروزی، دارای خاک یخچالی بسیار حاصلخیزی است. تولیدات کشاورزی در این منطقه دست کم به خوبی تولیدات نظیر در اروپای غربی بود. با این حال، در روسیه ضعفهای نهادی ای وجود داشتند و محدودیتهای ایجادشده ناشی از ضعفها اجازه ندادند اقتصاد به ظرفیت کامل خود برسد و شکوفا شود.

نخبگان زمیندار در روسیه قدرت و نفوذ بسیار زیادی بر دربار سلطنتی در روسیه تزاری داشتند. آنها به شدت با فشارهای دموکراتیک از سوی بازرگانان و توده ها مخالفت می کردند. این مخالفت ناشی از این ترس بود که هر نوع دموکراتیزاسیون ممکن است به از دست رفتن کنترل انحصاری آنها بر زمین منجر شود. زمین داری اصلی ای بود که نخبگان روس از آن ثروت خود را به دست می آوردند.

این مخالفت با فشارهای دموکراتیک جامعه ای به شدت نابرابر ایجاد کرد که پیامدهای روشنی برای نهادهای سیاسی و اقتصادی داشت. توزیع نامتوازن قدرت اقتصادی و سیاسی، نهادهایی ایجاد کرد که برای توسعه سرمایه داری مساعد نبودند. کشمکش شدید قدرت درون جامعه به قطبی شدن شدید و انقلابهای مسلحانه انجامید. شکل گیری اتحاد جماهیر شوروی و اقتصاد سوسیالیستی، به نوبه خود، مشوقها را تغییر داد. شوروی ها تلاش کردند مشوقهای اقتصادی را با مشوقهای اجتماعی جایگزین کنند. این امر برای مدتی کار کرد، اما در بلندمدت به انگیزه های اقتصادی برای نوآوری آسیب زد. در نتیجه، اقتصاد شوروی از دهه 1970 به بعد با مشکل مواجه شد. میراث این نهادها همچنان تأثیر منفی بر اقتصاد روسیه دارد.

5. ملاحظات پایانی

در فصلی که گذشت، من خاستگاه های بلندمدت فقر در کشورهای در حال توسعه را بررسی کردم. کار را با تحلیل علیت و نظریه های موجود درباره علیت که در مطالعات پیشین به کار رفته اند آغاز کردم. در این فصل



همچنین دیدگاه مورد استفاده درباره علیت را ارائه دادم. سپس یک چارچوب یکپارچه را پیش کشیدم که عواملی مانند جغرافیا، بیماری، تاریخ، و مشخصاً تاریخ استعماری، و تکنولوژی را در توضیح فرایند توسعه در اروپای غربی و مستعمرات دنیای جدید به هم مرتبط می کند. بخش پایانی این چارچوب را برای توضیح عقبماندگی آفریقا، آمریکای لاتین و روسیه نسبت به اروپا و آمریکای شمالی، به کار می گیرد.

شواهد گسترده از پژوهشها درباره علل ریشه ای توسعه و فقر نشان می دهند که توضیح این پدیده ها نه در یک عامل واحد، بلکه در ترکیبی از عوامل متعدد نهفته است. این امر تعجب آور نیست، زیرا فرایند توسعه اقتصادی پیچیده است و به طور بسیار نزدیکی با تحول گونه انسان مرتبط و تنیده است. پژوهشهای جدید نشان می دهند که شاید باید زمان و انرژی علمی بیشتری را صرف یکپارچه سازی این عوامل مختلف کنیم. این عوامل در بخشهای مختلف جهان به شکلهای متفاوتی عمل کرده اند. بنابراین یک تاریخ اقتصادی مستقل از جغرافیا، جامعه، سیاست، و ترتیبی که این عوامل در آن عمل کرده اند، مطلقاً وجود ندارد.

چاره کارگران وحدت و متشکل شدن در تشکلهای مستقل است!

کالا هست، ولی قدرت خرید چه؟



نایب رئیس اتاق اصناف تهران می گوید: انبارها مملو از کالای اساسی است و هیچ نگرانی درباره تامین کالاهای اساسی برای مردم وجود ندارد. بله کالا هست ولی قدرت خرید چه؟ وقتی کالا هست ولی قدرت خرید مردم در اثر افزایش همه روزه تورم و قیمت کالاها، سطح نازل دستمزد و درآمدها و غیره هر روز که می گذرد بیشتر سقوط می کند، طبیعی است که کمبود کالا ملموس نباشد.

آیا دلیل همین به اصطلاح وفور کالا که مسئولین به آن افتخار می کنند، خود بخاطر از دست رفتن قدرت خرید اکثر مردم نیست؟ آنطور هم که معاون اتاق اصناف ادعا میکند وفور کالا در همه جا وجود ندارد. دستکم در تعداد زیادی از شهرها، بویژه در شهرهایی که جنگ موجب مهاجرت و سفر انبوه مردم به آنها شده است، هم کمبود مواد غذایی وجود دارد و هم هیچ کنترلی روی قیمتتها وجود ندارد. کمبودها با افزایش قیمتتها کنترل می شود.

در اکثر مناطق کشور هم این مکانیسم است که مانع از خالی شدن قفسه فروشگاه ها می شود و نه وفور کالا. زمانی که در رسانهها می خوانیم و میشنویم که تورم نقطه ای مواد غذایی سه رقمی شده است، نرخ رسمی تورم عمومی از ۶۰ درصد عبور کرده است و همزمان با آن دهها هزار کارگر بواسطه جنگ به مرخصی اجباری بی حقوق فرستاده شده اند، دستمزد آنهاپی که هنوز بیکار نشدهاند با ماه ها تاخیر نصفه نیمه و ذره پرداخت می شود، صدها هزار کارگر تنها در بخش ساختمان بیکار و بی درآمد شدهاند و اساساً



پولی برای خرید نان هم اکثرا ندارند، طبیعی است که کالا به وفور اما گرانتر از قدرت خرید اکثر مردم در قفسه های فروشگاه ها بدون مشتری روی دست فروشندگان باقی بماند.

میلیونها نفر هستند که بخاطر قطع اینترنت کار و کاسبی شان آجر شده است، میلیونها نفر که از طریق مسافركشی ارتزاق می کردند، در اثر رکود و بحران هایی که گریبان مردم را گرفته، کار و کاسبی شان از رونق افتاده است، شمار بزرگی از مردم قدرت پرداخت اجاره خانه های خود را ندارند، تعداد زیادی از صاحبان کسب و کارهای خرد، ورشکسته یا بی مشتری شده اند. با این اوصاف صحبت از وفور کالا گزافه گویی برای سرپوش نهادن بر سقوط قدرت خرید و فقر فزاینده مردم و مطرح کردن همه روزه آن تلاشی است عبث برای فریب افکار عمومی.

این روندی است که قبل از هر دو جنگ تجاوزگرانه هم وجود داشت و جنگ و تحریمهای اقتصادی جبارانه امپریالیسم امریکا و متحدین نزدیک آن تنها نقش تشدید کننده آن را داشته اند. نقش اصلی در سقوط مرتب قدرت خرید و افزایش بدون توقف فقر بالغ بر دوسوم جمعیت کشور را که ۲۵ درصد آنان محتاج نان شب خود هستند را حکومت و سیستم حاکم بر کشور و سیاستهای آن به عهده دارد.

سیاستهای مانند منجمد کردن دستمزدها، از میان برداشتن قوانین کار، گران سازی کالاها و خدمات، حذف یارانه های کالاهای اساسی مانند نان، دارو، سوخت، پولی کردن آموزش و درمان و همراه با آن برقراری استبداد و سرکوب و حق اعتصاب و تشکل و تحزب و سانسور.

با وجود این عوامل پیداست که وضعیت مردم بویژه کارگران و سایر مزد و حقوق بگیران روز به روز بدتر شود. کما اینکه تا کنون نیز غیر از این نبوده است. مسلما این وضعیت نمی تواند برای همیشه با اعمال زور و سرکوب و مناسبات اقتصادی شدیداً غیر عادلانه و غیر انسانی دوام بیاورد.

جنگ کنونی و حمایت اولیه عده ای از مردم کشور ما عمدتاً از نتایج همین سیاستهاست که از سر نامیدی و به خطا امید به نجات خود از طریق جنگ و دخالت نظامی دشمنان فریبکار کشور ما و عوامل داخلی آنها امید بسته بودند. این خوشبینی خوشیختانه در اثر مشاهدات این عده از ماهیت و خسارات جنگ تا حدود زیادی رنگ باخته است و کمتر کسی است که نداند رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی کار خود مردم هر کشوری است و از طریق جنگ و دخالت بیگانگان و ویرانی کشور و کشتار مردم قابل وصول نیست. همین ۴۰ روز جنگ به مردم خصوصاً مزد و حقوق بگیران و تهی دستان و محرومان که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند بخوبی نشان داد که جنگ نه تنها برای آنها، آزادی و رفاه بوجود نمی آورد، بلکه آنها را کشتار، بیکار، آواره و فقیرتر از پیش می کند. بنا بر این اگر بگوییم که زحمتکشان در صف نخست مخالفان آگاه جنگ و طرفداران صلح و آزادی هستند بیراه نگفته ایم.

نارضایتی از وضعیت معیشتی در میان مردم موضوعی ریشه دار است که با بهبود وضعیت اقتصادی مردم می تواند از حجم آن کاسته شود، ولی حتی اگر این نارضایتی هم کاهش پیدا کند، به تنهایی نمی تواند مردم را راضی کند. مردم به غیر از معیشت خواسته های دیگری مانند، آزادی هم دارند که تنها با سیر کردن شکم هایشان نمی شود آنها را ساکت نگاه داشت. کما اینکه کم نیستند مردمانی که مشکل اقتصادی ندارند ولی به دلیل نارضایتی سیاسی اعتراض می کنند، زندانی می شوند و بعضاً نیز کشته می شوند ولی دست از مبارزه بر نمی دارند. اما در گزارشات مقامات و نهادهای مسئول نه به نیازهای اقتصادی مردم که در این ایام بسیار حاد شده توجه می شود و نه به نبود آزادی که تا کنون هزاران نفر بخاطر هر دوی آنها کشته شده اند.



معاون اتاق اصناف نیز با موقعیت مدیریتی مهمی که دارد این ها را خوب می داند، ولی تصور می کند با تبلیغات غیر واقعی می تواند مردم را فریب بدهد. اما مردم آنقدر هوشیار و سرد و گرم چیده روزگار هستند که از ورای اظهارات مقامات دولتی واقعیتها را کشف کنند.

برقرار باد آزادی، صلح و عدالت اجتماعی!

تاوان جنگ و تحریم های اقتصادی را مردم می پردازند، ما مخالف جنگ و تحریمهای اقتصادی فقرآور هستیم!

بررسی روند قراردادهای کار

بهروز فدایی



بخش پایانی

57 روند تحولات قراردادهای کار پس از انقلاب
تحولات قراردادهای کار در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ را اگر بخواهیم مستند، آماری و تحلیلی بررسی کنیم، باید آن را در چند مرحله تاریخی (دهه ۶۰، ۷۰، ۸۰ و ۹۰ به بعد) تحلیل کنیم؛ زیرا تغییرات نه تنها حقوقی، بلکه ساختاری و اقتصادی بوده اند

دهه ۱۳۶۰: تثبیت حقوق کارگر و غلبه قراردادهای دائمی ۱.

ویژگی های کلیدی

تصویب قانون کار ۱۳۶۹ (پس از کشمکش های طولانی سیاسی و حقوقی)

تأکید بر امنیت شغلی، حمایت از کارگر و عدالت اجتماعی

تعریف رسمی قرارداد کار در ماده ۷ (کتابی یا شفاهی، موقت یا دائم)

وضعیت قراردادها (آمار و شواهد)

در اوایل انقلاب، حدود ۹۰٪ استخدامها به صورت رسمی و دائمی بود

قراردادهای موقت تقریباً نقش حاشیه ای داشتند



نتایج این دوره

قرارداد کار بیشتر یک رابطه پایدار و بلندمدت تلقی می‌شد

اخراج کارگر دشوار و نیازمند طی مراحل قانونی بود

حقوق کارگر (بیمه، سنوات، مرخصی) به صورت الزام‌آور در قراردادهای وارد شد
قراردادهای از حالت «ابزار کنترل کارگر» (پیش از انقلاب) به «ابزار حمایت قانونی» تبدیل شدند

دهه ۱۳۷۰: آغاز چرخش به سمت قراردادهای موقت ۲.

عوامل تحول

پایان جنگ ایران و عراق (به ویژه دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی)

سیاست‌های تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی

فشار برای افزایش انعطاف‌پذیری بازار کار

تحولات حقوقی و اجرایی

از سال ۱۳۷۰ به بعد قراردادهای موقت به طور گسترده رواج یافتند

در سال ۱۳۷۳ (سال چهارم اجرای قانون کار)، این روند به شکل ساختاری تثبیت شد

تغییر در ماهیت قرارداد

جایگزینی تدریجی قرارداد دائم با قراردادهای کوتاه‌مدت

استفاده کارفرمایان از قرارداد موقت برای

کاهش تعهدات

تسهیل اخراج

کنترل نیروی کار

نتایج این روند

این دوره نقطه عطف است؛ زیرا

قانون کار ۱۳۶۹ ذاتاً حمایتی بود، اما در اجرا دچار تغییر جهت شد

روح حمایتی قانون» با «عملکرد بازار کار» فاصله گرفت»

دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰: گسترش بی‌ثباتی و غلبه قراردادهای موقت ۲.



آمار کلیدی

دوران اصلاحات، سیاست تعدیل دوران رفسنجانی ادامه یافت این رویه پس از دوران اصلاحات در زمان تصدی احمدی نژاد و حسن روحانی هم با شدت و حدت هر چه بیشتر دنبال گردید بصورتیکه به یک روند بی بازگشت تبدیل گردید. قراردادهای کار بر شاخ آهو هراسان بنا شدند که با هر وزشی بسوی روان می گشت

حدود ۹۰ تا ۹۵ درصد قراردادهای کار در ایران موقت شده‌اند

این یعنی یک وارونگی کامل نسبت به اوایل انقلاب (۹۰٪ دائم → ۹۰٪ موقت)

ویژگی‌های جدید قراردادهای

1. قراردادهای کوتاه‌مدت (۱ تا ۶ ماهه)

2. قراردادهای سفیدامضا

3. قراردادهای پیمانکاری و شرکتی

4. کاهش امنیت شغلی

پیامدهای

بی‌ثباتی استخدامی» به عنوان ویژگی غالب بازار کار»

کاهش تعلق سازمانی کارگران

افزایش امکان استتمار و کاهش قدرت چانه‌زنی

نتیجه این دوره

قرارداد کار از یک نهاد حمایتی به یک ابزار انعطاف‌پذیر اقتصادی تبدیل شد

توازن قدرت مجدداً به سمت کارفرما متمایل شد (اما این بار در چارچوب قانون)

دهه ۱۳۹۰ تا امروز: تلاش برای اصلاح و کنترل قراردادهای موقت ۴.

اصلاحات مهم

اصلاح تبصره ماده ۷ قانون کار (۱۳۹۸)

تعیین سقف ۴ سال برای قراردادهای موقت در مشاغل غیرمستمر

هدف: جلوگیری از موقتی‌سازی دائمی مشاغل

مشکلات باقی‌مانده



عدم اجرای کامل آیین‌نامه‌های قانونی (مثلاً تبصره ماده ۷)

تداوم سهم بالای قراردادهای موقت

استمرار قراردادهای کوتاه‌مدت و غیررسمی

تحلیل

سیاست‌گذار تلاش کرده تعادل را برگرداند، اما

ساختار اقتصادی (رکود، بیکاری، خصوصی‌سازی)

و منافع کارفرمایان

مانع تحقق کامل اهداف شده‌اند

جمع‌بندی تحلیلی روند تحولات (با تکیه بر آمار). ۵.

دوره زمانی	نوع غالب قرارداد	وضعیت حقوق کارگر
دهه ۶۰	دائمی (≈۹۰٪)	امنیت بالا
دهه ۷۰	گذار به موقت	کاهش تدریجی امنیت
دهه ۸۰-۹۰	موقت (≈۹۰-۹۵٪)	بی‌ثباتی شغلی
دهه ۹۰ به بعد	تلاش برای اصلاح	بهبود محدود

روند کلی

تحولات اساسی در ماهیت قراردادها

«تحول در «نوع قرارداد» ۱.

از دائمی → موقت و کوتاه‌مدت

«تحول در «توازن قدرت» ۲.

دهه ۶۰: به نفع کارگر

امروز: تمایل به نفع کارفرما (در عمل، نه در متن قانون)

«تحول در «امنیت شغلی» ۳.

کاهش شدید امنیت شغلی



افزایش اخراج‌پذیری کارگر

«تحول در «کارکرد قرارداد ۴.

قبل: ابزار تثبیت رابطه کار

اکنون: ابزار مدیریت انعطاف‌پذیر نیروی کار

نتیجه‌گیری نهایی

پس از انقلاب ۱۳۵۷، قراردادهای کار در ایران سه تحول اساسی را تجربه کرده‌اند

1. مرحله حمایتی (دهه ۶۰).

قراردادها در خدمت تثبیت حقوق کارگر و عدالت اجتماعی

2. مرحله گذار (دهه ۷۰).

ورود تدریجی منطق بازار و انعطاف‌پذیری

3. مرحله بی‌ثباتی (دهه ۸۰ به بعد).

غلبه قراردادهای موقت (تا ۹۵٪) و کاهش امنیت شغلی

در مجموع، اگرچه قانون کار پس از انقلاب از نظر حقوقی پیشرفته‌تر شد، اما در عمل، تحولات اقتصادی و اجرایی باعث فاصله گرفتن از اهداف اولیه آن شده است

**ما از مبارزات تبعیض ستیزانه زنان برای آزادی و برابری با مردان و برقراری عدالت
حمایت و برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم!**

چاره کارگران وحدت و متشکل شدن در تشکلهای مستقل است!



اکنون نوبت ماست! - ف. تابان

تصویر تزئینی است



فعلاً زنده‌ایم. همین جمله، در این روزها، خود به اندازه یک تاریخ وزن دارد. نه از آن رو که آسوده‌ایم، نه چون خطری از سرمان گذشته است؛ فقط از این رو که از دهانه آتشی عبور کرده‌ایم که می‌توانست بسیار بیش از این بسوزاند، بسیار بیش از این ویران کند، بسیار بیش از این از ما بگیرد. آنچه اکنون برقرار است، صلح نیست؛ سکوتی است لرزان بر لبه پرتگاه. آتش‌بس، نام محترمانه همان مکث کوتاهی است که مرگ، برای نفس تازه کردن، به ما داده است. و در همین مکث کوتاه است که باید چشم باز کرد، باید از شوک بیرون آمد، باید آنچه را بر ما گذشت نه فقط حس کرد، که فهمید. زیرا اگر از دل این تجربه چیزی روشن بیرون نیاید، فردا دوباره همان فاجعه، با صورتی خشن‌تر، باز خواهد گشت.

این جنگ، بیش از هر چیز، داستان یک فریب را با بی‌رحمی تمام در هم کوبید: داستان «جنگ تمیز». سال‌ها با هزار زبان، به هزار شکل، این خیال را در ذهن‌ها کاشتند که گویا ممکن است جنگی از راه برسد که فقط «بدها» را بزند؛ جنگی دقیق، محاسبه‌شده؛ جنگی که هواپیماها و موشک‌هایش فقط بر سر فرماندهان و مراکز قدرت و پادگان‌ها فرود بیاید، حکومت را از پا درآورد و بعد، کلید آزادی را دودستی تقدیم مردم کند. رؤیایی کودکانه. دروغی بزرگ که بر استیصال و ناچاره‌گی مردم سوارش کردند. جنگ، نه جراح است و نه منجی. جنگ، چکمه‌ای است که بر صورت انسان فرود می‌آید. جنگ، وقتی آغاز می‌شود، دیگر از کسی نمی‌پرسد گناهکار کیست و چه کسی باید و قرار است قربانی شود. خانه را با پادگان یکی می‌بیند، چون اصولاً برایش فرقی نمی‌کند. کودک را از سرباز جدا نمی‌کند، چون منطفش بر تشخیص انسانی بنا نشده است. جنگ، خود نابینایی مسلح است.

ما این را با پوست و استخوان فهمیدیم. دیدیم که در جنگ، اخلاق به اولین قربانی تبدیل می‌شود. انسانیت، اولین چیزی است که زیر چرخ‌های ماشین جنگ له می‌شود. دولت‌ها و ارتش‌ها، برای پیروزی نظامی و سیاسی و روانی، به هر کار ضدانسانی دست می‌زنند؛ دروغ می‌گویند، نفرت می‌سازند، تحقیر می‌کنند، می‌ترسانند، ویران می‌کنند، می‌کشند و بعد همه این‌ها را با زبان «امنیت» و «دفاع» و «ضرورت» و اگر هم لازم شد در عنوان پرطمطراق «دخالت بشردوستانه» بسته بندی می‌کنند و تحویل می‌دهند. به‌ویژه آن‌گاه که در یک سوی معرکه، دولتی ایستاده باشد که از ویرانی این سرزمین ابایی ندارد و از تبدیل ایران به میدان آتش، شرمی به خود راه نمی‌دهد. سال‌ها ما را با این تصویر ترسانند که جمهوری اسلامی می‌خواهد کشوری دیگر را از نقشه پاک کند؛ اما آن‌که بالفعل موشک و هواپیما و مرگ را به آسمان این کشور فرستاد، آن‌که ویرانی را از خیال به واقعیت آورد به قصد این که ایران را از ریشه ویران کند، دولت جنگ‌طلب بنیامین نتانیاهو و هم‌پیمانانش بودند. این حقیقت را دیگر نمی‌توان به زیر فرش تبلیغات جارو کرد.

از این پس هر کس هنوز بر طبل جنگ بکوبد، دیگر فقط یک خطاکار سیاسی نیست. دیگر نمی‌توان گفت بر «تحلیل اشتباه» یا «ارزیابی نادرست» ایستاده است؛ پس از آنچه بر ما گذشت، هرکس دوباره مردم را به استقبال بمب و موشک و ویرانی فراخواند، آگاهانه یا ناآگاهانه در صف دشمنان این کشور ایستاده است. اکنون ستایش جنگ، نام دیگر خیانت به مردم ایران است. نمی‌توان زیر پرچم آزادی، برای وطن آتش خواست. نمی‌توان از نجات سخن گفت و هم‌زمان آرزو کرد هواپیماهای بیگانه دوباره بر فراز این سرزمین ظاهر شوند. هر که هنوز چشم به واشنگتن و تل‌آویو دوخته است، نه رهایی مردم، که ناتوانی خودش را پرستش می‌کند؛ و بدتر از آن، می‌خواهد بهای این ناتوانی را از جان مردم بگیرد، خون و جان مردم را بهای بالارفتن خود از نردبان قدرت کند.



با این همه، فاجعه فقط در خود جنگ خلاصه نمی‌شود. جنگ وقتی پایان می‌یابد، تازه آغاز می‌کند به پخش سموم زهرآگین در رگ‌های جامعه. نگرانی بزرگ اکنون همین است: بعد از این چه خواهد شد؟ آیا جمهوری اسلامی، زخمی و عصبانی، انتقام این جنگ را از مردم نخواهد گرفت؟ آیا مشیت آهنینش سنگین‌تر نخواهد شد؟ آیا زندان‌ها، خیابان‌ها، دادگاه‌ها، و اتاق‌های بازجویی، فصل تازه‌ای از خشونت را تجربه خواهند کرد؟ این خطر کاملاً واقعی است. اما همین‌جا باید گفت این نیز از همان نتایجی است که مخالفان جنگ از روز اول درباره‌اش هشدار می‌دادند. نیروهای چپ، دموکرات و صلح‌طلب از سر ترس یا انفعال با جنگ مخالفت نکردند؛ از سر شناخت مخالفت کردند. آنان می‌دانستند جنگ، در داخل کشور، به معنای امنیتی‌تر شدن فضا، به معنای بستن دهان‌ها، به معنای تشدید سرکوب و انتقام‌گیری از جامعه است. آنان که مردم را به جنگ تشویق می‌کردند، در برابر این پیامدها نیز شریک‌اند. جنگ‌طلبی، فقط تشویق بمباران نیست؛ شریک شدن در همه عواقب بعدی آن نیز هست.

چه بسا جمهوری اسلامی از این جنگ، در بعضی عرصه‌ها هارتر بیرون بیاید. چه بسا همان نیرویی که قرار بود زیر ضربه فرو بپاشد، اکنون با زخم‌هایش بهانه‌ای تازه برای خشونت بیشتر پیدا کند. چه بسا در عرصه جهانی نیز بخشی از فشارهایی که بر آن وارد بود، رنگ ببازد، و جای خود را به نوعی موازنه تازه بدهد. تناقض تلخ همین‌جاست: جنگی که در تبلیغات قرار بود حکومت را ضعیف کند، ممکن است در عمل فقط مردم را ضعیف‌تر کرده باشد و حکومت را برای مدتی از زیر بعضی فشارها بیرون بکشد. آن قدرت‌هایی که با زبان رجز و تهدید سخن می‌گفتند و ناوها و هواپیماها و موشک‌هایشان را به رخ می‌کشیدند، حالا دیگر تقریباً همه کارت‌هایشان را رو کرده‌اند و بار دیگر مجبور شده‌اند سر میز مذاکره بنشینند. زورآزمایی نظامی وقتی بی‌نتیجه می‌ماند، یا باید عقب نشست و آتش را خاموش کرد، یا به فکر فاجعه‌هایی هولناک‌تر افتاد. همین است که اکنون، بیش از هر زمان، سیاست مسئولانه باید در جهت کاهش تنش قرار بگیرد، نه دامن زدن به خصومت.

پایان یک توهم؟

نجات ایران از مسیر افزایش کینه میان جمهوری اسلامی و آمریکا و اسرائیل نمی‌گذرد. هرکس هنوز این خصومت را سوخت سیاست خود می‌کند، عملاً ایران را میان دو آسیاب می‌گذارد: استبداد داخلی و تجاوز خارجی. باید از این دایره مرگ بیرون زد. باید از این فکر مسموم عبور کرد که گویا آزادی، کالایی است که می‌توان آن را بر بال جنگنده‌ها وارد کشور کرد. سال‌ها به مردم ایران گفتند که خودتان نمی‌توانید. سال‌ها این حقارت را در ذهن جامعه دمیدند که برای رهایی باید از بیرون کمک برسد، باید نیرویی خارجی بیاید، باید دستی نجات‌بخش از آسمان فرود آید. این، فقط یک اشتباه نظری نبود؛ یک پروژه سیاسی بود. پروژه‌ای برای فلج کردن اراده مردم، برای بریدن رشته امید از درون جامعه، برای چشم‌دوختن به بیرون، برای خالی کردن خیابان از اعتماد به نفس. برای القای این فکر که مردم ناتوانند؛ این فکر، همچون قارچی سمی، در ذهن بخش‌هایی از جامعه روید؛ این‌که ما نمی‌توانیم، این‌که زورمان نمی‌رسد، این‌که باید منجی‌ای از خارج برسد. و همین فکر، خود یکی از بزرگ‌ترین موانع آزادی شد.

شاید مهم‌ترین حاصل این روزهای تلخ، همین باشد که امکان پایان دادن به این توهم را فراهم کرده است. امروز باید روشن‌تر از همیشه گفت: هیچ قدرت خارجی قرار نیست برای مردم ایران آزادی بیاورد. آنان اگر هم بیایند، با خود آزادی نمی‌آورند؛ منافع خود را می‌آورند، نقشه‌های خود را می‌آورند، ویرانی خود را می‌آورند.



آزادی یا از درون جامعه می‌روید، یا اصلاً آزادی نیست. یا محصول آگاهی و سازمان و مقاومت مردم است، یا نامی فریبنده بر شکلی تازه از سلطه است. پس باید به خود برگشت. خود را باور کرد

تجربه‌ای که نباید تکرار شود

درست در همان زمانی که توهم نجات از بیرون فرو می‌ریزد، زخم دیگری در حافظه جمعی ما هنوز تازه است؛ تجربه خیزش گسترده و خونینی که با همه عظمت و شجاعتش، به نتایجی تلخ رسید. تجربه آخرین خیزش مردمی و دو روز سیاه ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۱۴۰۴. از دل آن تجربه، این حس ویرانگر در جامعه شکل گرفت که «دیگر چه؟ مگر کم گذاشتیم؟ مگر کم به خیابان آمدم؟ مگر کم کشته دادیم؟ پس چرا نشد؟» این پرسش‌ها به خصوص وقتی در کنار تجربه ناکامی دخالت خارجی قرار می‌گیرد چه بسا می‌تواند سرچشمه هر گونه امیدی را کور کند. این پرسش‌ها واقعی است و باید به آن‌ها پاسخ واقعی داد. نه با شعار، نه با تهییج، نه با وعده‌های تازه. مهم‌ترین پاسخ می‌تواند این باشد که شجاعت مردم، اگر با مسئولیت سیاسی رهبران همراه نشود، می‌تواند به بدترین شکلی به فاجعه ختم شود. رهبری، یعنی پذیرفتن مسئولیت جان مردم. یعنی فهمیدن این‌که نمی‌توان جامعه ناآماده را با دست خالی در برابر ماشین کشتار قرار داد و بعد، «هنگامی که خون بر آسفالت خیابان‌ها جاری شد، دست‌ها را به هم مالید و گفت: «من نبودم، من نگفتم»

هیچ‌کس در میزان درندگی این حکومت تردید ندارد. درست به همین دلیل، هر حرکت بزرگ اعتراضی باید با محاسبه‌ای هوشمندانه‌تر، با تدارکی عمیق‌تر، با افقی فراگیرتر همراه شود. مصاف نهایی با چنین نظامی را نمی‌توان با هیجان خام، با وعده‌های دروغ و با فریب مردم به سرانجام رساند. باید شرایط آن را ساخت. باید شکاف در اردوی سرکوب انداخت. باید بدنه مردم حکومت را از مرکز فرمان جدا کرد. باید شعارهایی ساخت که نه فقط خشمگین‌ترین معترضان، که وسیع‌ترین لایه‌های جامعه را نمایندگی کند. باید بر دردهایی انگشت گذاشت که زندگی اکثریت مردم را می‌فشارد؛ بی‌حقوقی، فقر، تبعیض، فساد، تحقیر، بی‌عدالتی، ستم بر زنان، و آینده‌ریایی مستمر. با شعارهایی که فقط رنگ یک جریان خاص را دارند و حذف دیگران را طلب می‌کنند و آدرس ناکجاآباد می‌دهند، نمی‌توان چنین کار سترگی را پیش برد. آن شعارها، به جای آن‌که دیوارهای حکومت را ترک بدهند، چه بسا صفوف سرکوب را منسجم‌تر می‌کنند. با قیام مردم نمی‌توان بازی کرد زیرا بازی با آتش است. در این بازی در دی ماه ۱۴۰۴ مردم بودند که سوختند

جنبش اعتراضی برای پیروزی، به حداکثر نیرو نیاز دارد. و حداکثر نیرو یعنی هیچ صدای معترضی بیهوده طرد نشود. یعنی انحصارطلبی جای همبستگی را نگیرد. یعنی کسی گمان نکند چون بلندگوی قوی‌تری در دست دارد، تنها صاحب حق است. جنبش اعتراضی، ملک خصوصی هیچ خاندان و هیچ فرقه و هیچ چهره‌ای نیست. هر بار که سیاست حذف، میدان را قبضه می‌کند، مردم ضعیف‌تر می‌شوند. هر بار که یک صدا به نام «خلوص» یا «اقتدار» خاموش می‌شود، استبداد نفسی تازه می‌کشد. ما به جنبشی نیاز داریم که جمع کند، نه این‌که فقط پس بزند؛ که بسازد، نه فقط بشکند؛ که افق بدهد، نه فقط خشم بسازد

شاید اکنون زمان آن رسیده باشد که یک گام به عقب برداریم، نه برای عقب‌نشینی، بلکه برای دیدن دقیق‌تر صحنه. باید از تجربه‌های خونین درس گرفت، بی‌آن‌که در تلخی آن‌ها منجمد شد. باید به سرچشمه‌های زنده‌تر اعتراض بازگشت؛ به همان افقی که در جنبش زن، زندگی، آزادی لحظاتی زیبا و فراموش نشدنی در برابر چشم جامعه گشود. قدرت آن جنبش فقط در خشمش نبود؛ در گستردگی معنای آن بود. در این‌که زندگی را در برابر مرگ نشانده، آزادی را در برابر سلطه، کرامت را در برابر تحقیر. اکنون نیز اگر قرار است بار دیگر امیدی جدی در جامعه شکل بگیرد، باید از همین جنس باشد؛ شعاری که با زندگی پیوند داشته باشد،



با نان، با کار، با آزادی، با عدالت اجتماعی، با برابری، با رهایی زنان، با پایان تبعیض، با پایان چپاول و فساد، شعاری که بتواند نه فقط خیابان، که خانه‌ها، کارگاه‌ها، دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها، و محله‌ها را به هم متصل کند.

مردم بار دیگر به خیابان باز خواهند گشت؛ این را تجربه جامعه ما بارها ثابت کرده است. اما خیابان تنها سلاح مردم نیست و نباید باشد. خیابان، لحظه ظهور قدرت است؛ نه تمام فرایند ساختن آن. قدرت واقعی، پیش از آن، در جاهای دیگر ساخته می‌شود: در سازمانگری، در شبکه‌های محلی، در اعتمادهای کوچک اما ماندگار، در پیوندهای محیط کار و تحصیل، در اعتصاب، در آموزش، در آگاهی، در آماده‌سازی، جنبشی که فقط انفجار بداند و نه انباشت، لحظاتی خواهد درخشید و خاموش خواهد شد. باید آن نیرویی را ساخت که نه فقط بتواند برخیزد، که بتواند بماند.

بارها این پرسش را شنیده‌ایم که در برابر چنین رژیم ددمنششی، مردم چه می‌توانند بکنند؟ این پرسش اغلب به آن منظور مطرح می‌شود که از دلش یک نتیجه از پیش تعیین‌شده بیرون بیاید: باید دست به دامان نیروی خارجی شد. اما پاسخ درست، در خود جامعه ایران نهفته است. ما مردمی داریم که با وجود همه زخم‌ها، همه ترس‌ها، همه کشتارها، باز هم هر چند سال یک بار به صحنه بازگشته‌اند. این بازگشت مکرر نشانه درماندگی نیست؛ نشانه زنده بودن است. جامعه‌ای که هنوز اعتراض می‌کند، هنوز نمرده است. جامعه‌ای که هنوز به خیابان راه پیدا می‌کند، هنوز شکست نخورده است. و جامعه‌ای که شکست نخورده، دیر یا زود راه پیروزی خود را خواهد یافت.

اکنون شاید بیش از هر زمان دیگری لازم باشد که دو حقیقت را همزمان در مشت بگیریم و رها نکنیم: نخست این که جنگ، راه نجات ما نیست؛ دوم این که ناتوانی ما نیز دروغی است که سال‌ها در گوش‌مان خوانده‌اند. ما نه باید به بمب امید بندیم و نه به نومی‌دی. راه سومی وجود دارد؛ دشوار، طولانی، پرهزینه، اما واقعی: اتکا به نیروی خود جامعه، به آگاهی مردم، به سازمان‌یافتگی، به همبستگی، به سیاستی که نه عاشق جنگ است و نه اسیر منجی. ایران را نه موشک نجات خواهد داد، نه معامله قدرت‌های بزرگ، نه قمار سیاسی جنگ‌افروزان. ایران فقط به دست مردمی نجات پیدا می‌کند که اگر از توهم عبور کنند، اگر از تجربه درس بگیرند، اگر نیروی خود را به بیگانگان نسپارند، دیگر هیچ قدرتی نخواهد توانست برای همیشه بر آنان حکومت کند. اکنون نوبت ما مردمی است که سازمانگری و آگاهی و تشکیلات سلاح‌مان است. باید آستین‌ها را بالا زد و آنچه را که جنگ و تسلط راست افراطی بر فضای جامعه، ویران کرده است، از نو ساخت و صیقل داد!



دریانوردان گرفتار در هرگز؛ فرسودگی روانی و انتظار بی‌پایان

شش هفته پس از آغاز جنگ و با وجود اعلام آتش‌بس میان آمریکا و ایران، برای هزاران ملوان و کارگر نفتکش‌ها در خلیج فارس هنوز چیزی تغییر نکرده است. بنا بر گزارش گاردین، بسیاری از کارکنان نفتکش‌ها که در نزدیکی تنگه هرمز متوقف مانده‌اند، از فرسودگی شدید روانی، اضطراب مداوم و ناتوانی از ادامه کار



سخن می‌گویند. یکی از این دریانوردان گفته است که وضعیت به جایی رسیده که «کنترل اثر این شرایط بر سلامت روانی تقریباً ناممکن» شده و در کشتی او یک خدمه دچار فروپاشی روانی شده است. این بحران انسانی در حالی ادامه دارد که به گفته اتحادیه‌ها، حدود ۲۰ هزار دریانورد روی نزدیک به ۲ هزار کشتی در خلیج فارس گرفتار مانده‌اند.

ریشه این بن‌بست، فقط ترس ذهنی یا شایعه جنگ نیست. عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز در روز پنجشنبه همچنان بسیار کمتر از ۱۰ درصد سطح عادی بود و در ۲۴ ساعت، فقط ۷ کشتی از این گذرگاه عبور کردند، در حالی که پیش از جنگ، این رقم به طور معمول حدود ۱۴۰ کشتی در روز بود. ایران همچنان به کشتی‌ها هشدار می‌دهد که از مسیرهای تعیین‌شده در آب‌های سرزمینی این کشور، در اطراف جزیره لارک، حرکت کنند و شرکت‌های کشتیرانی نیز با وجود آتش‌بس، هنوز حاضر به بازگشت عادی به مسیرهای پیشین نیستند. این یعنی برای خدمه‌ای که هفته‌ها در دریا مانده‌اند، آتش‌بس روی کاغذ هنوز به امنیت واقعی در آبراه تبدیل نشده است.

فشار روانی بر خدمه فقط از خطر حمله ناشی نمی‌شود، بلکه از حس بلا تکلیفی طولانی‌مدت نیز سرچشمه می‌گیرد. گاردین به نقل از این کارکنان نوشته است که بسیاری از آنان حاضر نیستند حتی در صورت صدور دستور، از هرمز عبور کنند، زیرا خطر موشک، پهپاد و مین‌گذاری زیرآبی را همچنان جدی می‌دانند. همان ملوان گفته است حدود ۹۰ درصد خدمه کشتی‌اش می‌خواهند از حق خود برای نپذیرفتن عبور از منطقه خطر استفاده کنند. در همین حال، دیوید اپلتن از اتحادیه «ناتیلوس» هشدار داده است که مشکل فقط خشونت نیست، بلکه نشستن در موقعیت «طعمه ثابت» و ندانستن این‌که این وضعیت تا کی ادامه می‌یابد، فشار روانی را تشدید می‌کند.

ابعاد این بحران اکنون در آمارهای اتحادیه‌های دریایی نیز منعکس شده است. فدراسیون بین‌المللی کارگران حمل‌ونقل اعلام کرده است که از آغاز درگیری‌ها حدود هزار درخواست کمک از سوی دریانوردان ۳۰۰ کشتی دریافت کرده و حدود ۲۰ درصد این تماس‌ها مربوط به درخواست بازگرداندن خدمه به کشورشان بوده است. دیگر درخواست‌ها نیز به مسائل پایه‌ای مانند دستمزد، سوخت، آب و غذا مربوط بوده است. این فدراسیون، با استقبال محتاطانه از آتش‌بس موقت، تأکید کرده که این آتش‌بس به تنهایی کافی نیست و آنچه نیاز است، تضمین دائمی برای عبور امن و حمایت عملی از دریانوردان است.

در نتیجه، بحران هرمز دیگر فقط یک مسئله ژئوپلیتیک یا انرژی نیست؛ به یک بحران نیروی کار و سلامت روان هم تبدیل شده است. در سطح کلان، اخلال در هرمز هنوز یک پنجم عرضه نفت جهان را تحت فشار نگه داشته است؛ اما در سطح انسانی، این بحران اکنون بر دوش هزاران دریانوردی سنگینی می‌کند که میان جنگ، آتش‌بس شکننده و بی‌تصمیمی شرکت‌ها معلق مانده‌اند. برای بسیاری از آنان، مسئله دیگر فقط رسیدن به بندر تخلیه بار نیست؛ مسئله این است که آیا پس از این تجربه، اصلاً می‌توانند به زندگی و کار عادی بازگردند یا نه.





بازداشت رضا امانی‌فر؛ تداوم فشار بر فعالان صنفی معلمان

روز گذشته، شنبه ۱۵ فروردین ۱۴۰۵، رضا امانی‌فر، بازرس شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایر آن و عضو کانون صنفی معلمان بوشهر، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران با محکوم کردن بازداشت‌های خودسرانه توسط نهادهای امنیتی، تأکید می‌کند که برخورد با فعالان صنفی معلمان نقض آشکار حقوق مدنی و صنفی است و خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط آقای امانی‌فر و پایان دادن به روند سرکوب معلمان است.



کارگرانی که در خط مقدم تولید، سینه‌به‌سینه‌ی موشک ایستادند، حالا در سکوتِ شکننده‌ی آتش‌بس، با شمشیرِ دولبه‌ی تعدیل و کابوسِ ارجاع به بیمه‌ی بیکاری مواجه‌اند.

به گزارش خبرنگار ایلنا، اکنون که غبار انفجارها فرو نشسته و آژیرهای ممتد خطر جای خود را به سکوتِ شکننده‌ی آتش‌بس داده، در پتروشیمی‌های ماهشهر و بندر امام، واقعیتی تلخ‌تر از ویرانی آهن و بتن در جریان است. رسانه‌ها تیترهای جنگی خود را تغییر داده‌اند، تحلیل‌گران از معادلات کلان سیاسی می‌گویند و در این هیاهوی پساجنگ، گویی کسی از کارگران چیزی نمی‌گوید؛ همان بازوان ستبر و دست‌های پینه‌بسته‌ای که اصلی‌ترین چرخه‌های تولید این کشور را در سخت‌ترین شرایط تحریم و تهدید می‌چرخانند. کارگرانی که در خط مقدم تولید، سینه‌به‌سینه‌ی خطر ایستادند و حالا در سکوتِ سردِ آتش‌بس، تنها مانده‌اند



!نگرانی کارگران هتل لاله تهران از تعدیل احتمالی/ سایه بی‌ثباتی را از سر پرسنل بردارید

به گزارش خبرنگار ایلنا، هتل بین‌المللی لاله تهران که از جمله مجموعه‌های اقامتی زیر نظر وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی محسوب می‌شود، این روزها با اخباری مبنی بر تغییر در وضعیت اشتغال نیروهای خود روبرو شده است.

بر اساس اخبار واصله، زمزمه‌هایی در میان جامعه کارگری این هتل پیچیده که حکایت از احتمال تعدیل نیروی نزدیک به ۶۰ نفر از کارگران این مجموعه دارد. هتل لاله به عنوان یکی از نمادهای صنعت هتلداری پایتخت که تحت مدیریت شرکت توسعه گردشگری ایران اداره می‌شود، بخش قابل توجهی از نیروهای باسابقه را در بدنه خود جای داده است و اکنون خبرهای شنیده شده درباره احتمال قطع همکاری با این تعداد از کارکنان، نگرانی‌هایی را بابت ثبات شغلی در این واحد بزرگ خدماتی ایجاد کرده است.



بازنشستگان تامین اجتماعی در انتظار افزایش مستمری و واریز حقوق هستند

بازنشستگان تامین اجتماعی در تماس با خبرنگار ایلنا، از انتظار طولانی برای افزایش مستمری در سال جدید انتقاد کردند.

آن‌ها خواستار اطلاع‌رسانی مدیران تامین اجتماعی در مورد زمان تصویب و ابلاغ افزایش مستمری‌ها شدند و اعلام کردند: افزایش حقوق بازنشستگان همه صندوق‌ها تصویب و ابلاغ شده؛ توقع داریم دولت و تامین اجتماعی به وضعیت معیشتی کارگران بازنشسته توجه داشته باشند و هرچه زودتر در مورد افزایش مستمری‌ها تصمیم‌گیری کنند.

این بازنشستگان در عین حال خواستار پرداخت سریع‌تر مستمری‌ها شدند و افزودند: انتظار داریم واریزها به روز آخر ماه موقوف نشود

برخورداری از بیمه و تامین اجتماعی حق همه ی کارگران است!

زنده باد همبستگی کارگران!

متحد و متشکل علیه سیاستهای شوک درمانی و ریاضت کشانه حکومت مبارزه باید کرد!

از مبارزه کارگران شاغل و بازنشسته برای افزایش دستمزد و حقوق بازنشستگی حمایت کنیم!

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>